

«چریک‌های» گردی

شیشه‌های گلاب‌را برداشته، اطاق و بالاخانه‌را (گل-آب‌پاشی میکرد) (ند).

که بود، (کسی بجز) خاتون اُستی «گرم کلاو» (نه) بود!
(که) میفرستاد قوچ قربانی می‌آورد.
(و آن قوچ) پیش (پای) کاکه‌مم و بنگین قربانی میشد.

کاکه‌مم و بنگین به‌محلّه رسیدند.
(درحالی‌که) خلعت (می) بخشیدند، جوانان باستقبالشان رفتند.

از آنجا باصفا گذشتند.
درس‌ر راه (شان) ریش سفید (ان) و کدخدا (یان) بود (ند).
از آنجا که گذشتند، (سزرا هشان) سید و مالا (ها) ایستاده بودند!
که بود، (کسی بجز) میرمم چشم‌قشنگ (نه) بود.
بآنها سلام گفت و درمیان آنان پیاده شد.

آنگاه بنگینه خیلی به «نادری»!
اسلحه و اسبابها را از میرمم برمیگیرد.
کاکه‌مم در آنجا و ایستاد، بنگینه که مجرم است پیش می‌رود.

خاتون اُستی هنگامیکه این گفتار را فهمید.
از (راه) پنجره‌ها پائین می‌آید.

خاتون تهستی ده لی ، براله گیانه
 بو ته شریفت وادره نگ هاته ایره کانه ؟
 وهره ژونیشه پیکهوه بکهین دوو قسانه ،

به نگینه ده لی : خاتونیی به لکه چاوه !
 نه من ناتوانم ژونیشم ، آغام له ده ری ژاوه ستاوه .

اینجا خاتون تهستی ، ناردیه کن سهد و مه لای موختاری (؟)
 کاکه مه م بو مهره خهس بکهن به ده ک جاری .

که قاسید هاتهوه لهو لاهه ،
 عهرزی سهد و مه لایان کراوه ،
 کاکه مه م - یان مهره خهس کرد ، ده یگوت ده ولت زیاد و مالیاوه .

کاکه مه م که مهره خهس کرا هه مو کهس ده زانی !
 رووی ده حهره می قهره تاژدین - ی کرد ، خاتون تهستی پی ده زانی .
 خاتون تهستی به پیر یوه هات ، دستی ده ستوی کرد ده لی ابراله بوچ وادره نگ
 هاتیه جزیره ویرانی ؟

دنای ژوونم لی تاریک بو ، له سویی تو لیم بزا ری گوزهرانی ،
 براله هه لسته بچینه وه تاغی ، باله خانی

کی بو له میرمه می موخته بهره !

خاتون‌آستی میگوید: برادر جان!

چرا باینجا دیر تشریف آوردی!

بیا بنشین باهم دوسه کلمه حرف بز نیم.

بنعینه میگوید: ای خاتون چشم‌قشنگ!

من نمیتوانم بنشینم، آقای من در بیرون ایستاده و (منتظر است)

آنگاه خاتون‌آستی پیش سید و ملای مختار (!؟) فرستاد (که):

کاکه‌مم را (یکباره) مرخص کنید.

هنگامیکه قاصد از آن سو برگشت.

بسید و ملاها عرض کرد:

کاکه‌مم را مرخص کردند، و (کاکه‌مم) میگفت: خانه‌شما آباد دولت‌شما

زیاد باد (خدا حافظ).

هنگامیکه کاکه‌مم از آنجا مرخص شد، همه فهمیدند!

کاکه‌مم (سوی) حرم (سرای) قره‌تازدین آمد و خاتون‌آستی متوجه شد.

خاتون‌آستی به پیشباز او آمد و دست بگردنش انداخت و گفت: ای برادر چرا

اینقدر دیر به جزیر ویران آمدی؟

(از حسرت) دیدار تو، دنیای روشنم تاریک شده بود و از محبت تو راه زندگی بر من بریده بود؛

ای برادر بر خیز با طاق بالاخانه برویم،

که بود، (کسی بعن) میرمم معتبر (نه) بود!

له پلیکانان ده که و ته سهره ،

په نجه ریه یان بو ده کردنه وه ، نه و بهر نه و بهر ،

ده گهل خاتون نهستی ژو-ده نیشن خوشک و برای ده موخته بهره .

به نگینه ده (له) پیش نهوان راوه ستا بو ، دهسته و نذرره .

کئی بو ، له خاتون نهستی به لهک چاوه !

ده گهل میرمه می ، گوفتاریان بو یه کتری گیراوه ،

به نگینه بو ژو نیشن نه مهره خهس کراوه (ایجازه دراوه) .

مهم و به نگیان و خاتون نهستی ژو ده نیشن شان به شانی ،

خاتون نهستی ده لی : میوانی منه کوژی پادشای ایرانی^۱ .

خاتون نهستی ده لی . له خوم مل به کوین و بی و ته نی !

چ-بکهم میوانی منه تاقه کوژدی برایم پادشای یهمه نی^۲ .

خاتون نهستی ده لی : چ-بکهم! له من بابان ویرانی !

قهره تاژدین له دیوانی میرزین دین-یه به هاتنی نه و میوانانه نازانی ،

خاتون نهستی ده لی : کوخا-ده رک! وهره بهر په نجه ره و باله خانی ؛

۱- ایرانی = Éranê : له رواله تیا بوگه وره و بهرین کردنی کاکه مهمی له باتی کوری پادشای یهمه نی ؛ ده لی : کوری پادشای ایرانی .

۲- کوخا-ده رک = Kôxa + derik : وانا خودانی دره که ، پیم وایه ده بی : سهرده رکه وان یا بهر ده داری ژووری بی ؟ ع . ا

از پله‌ها بالا می‌رفت .

پنجره‌ها را آن‌ور آن‌ور (از دو طرف) برایشان باز می‌کردند ،
(کا که مم) با خاتون آستی ، آن خواهر و برادر محترم، می‌نشستند .
بنگینه پیش آنان و ایستاده دست (رودست) منتظر (دستور) .

که بود ، (کسی بجز) خاتون آستی چشم‌قشنگ (نه) بود .
با میرمم گفتارشان (حرف‌هایشان) سر گذشت‌شان) را برای همدیگر نقل کردند .
به بنگین اجازه دادند بنشیند .

مم و بنگین و خاتون آستی دوشادوش^۱ (هم) می‌نشستند .
خاتون آستی می‌گوید: پسر پادشاه ایران^۲ مهمان من است .

خاتون آستی می‌گوید: من سیاه‌پوش و بی‌وطنم !
چکنم یگانه فرزندان ابراهیم پادشاه یمن مهمان من است .

خاتون آستی می‌گوید : من دودمان بر باد رفته چه کنم !
قره‌تازدین در دیوان می‌رزیندین است و از آمدن اینان که مهمان او هستند
بی‌خبر است .

خاتون آستی می‌گوید : دربان^۳، پیش پنجره و بالاخانه بیا تا بگویم .

۱- دوشادوش ترجمه تحت‌اللفظی (شان به‌شانی) کردی است، مقصود پهلوی به پهلوی
یعنی پهلوی همدیگر می‌نشستند .

۲- ظاهراً بمنظور تعظیم و تجلیل، بجای پسر پادشاه یمن، پسر پادشاه ایران گفته است .

۳- در متن کردی (کویخاده رڤ = Kôxa + derik = یعنی کدخدای در، شاید منظور
رئیس دربانان است، بسنجید آن را با وحاجب، و پرده‌دار» ع . ۱

به ئەمەنی بچۆ خەبە رێکی بە قەرە تاژدین-ی بدە بەلا کا کم نەزانی .

کێ بو، لە کوێخا-دەرکی بەلەك چاوه !

دەگەییە دەرکی دیوانی میری، پەردە ی هەلداوه ،

کەوشی هەلگرت و بە قەرە تاژدین-ی نیشان داوه ،

میر زین دین آوژی دە داوه .

میر زین دین دەلی، بۆچی لە دووی قەرە تاژدین-ی هاتوی، بۆ نەهاری

چ-دروس کراوه .

کوێخا-دەرك دەلی: میر بت یم بەقوربانە !

هەر چی ئەتۆ بخۆی هەیه ، ئەمە تازە هاتون دوو میوانه .

کە قەرە تاژدین لە دیوانی هەلستاوه ،

لە پلیکانان دەهاته خواری، آوژیکی ژە-کوێخا درەکی دە-داوه ،

دە یگوت: چ-خەبەرە ، چ-قەوماوه ؟

دە یگوت ، ئەلەحمەدولیللا هیژ (هیچ) نیه :

دوو میوانمان هاتون ، لە نێوه راستی شاری یه :

زۆر میوانی دە نەجیمن^۱، خاتون ئەستی لە دووای تۆ(ی) ناردو(ه) زۆر

بە تە عجیلیه ،

بیسر و صدا برو قره تاژدین را خبر کن، اما برادر بزرگم نفهمد.

که، بود (کسی بجز) دربان چشم قشنگ (نه) بود!
 (هنگامیکه) بدر دیوان رسید، پرده را بالا میزد،
 کفشی برداشت و به قره تاژدین نشان داد.
 میرزین دین روی بر گرداند و نگاه کرد.
 میرزین دین گفت: چرا دنبال قره تاژدین آمدی برای نهار چه هست ؟

دربان میگوید: میر قربانت شوم!
 هر چه میل دارید هست ولی حالا دو (نفر) مهمان آمده اند.

(هنگامی) که قره تاژدین در دیوان از جای خود برخاست،
 از پله ها پائین می آمد، نگاهی بدربان انداخت.
 گفت: چه خبر است چه اتفاقی رخ داده است ؟

میگفت: الحمدلله هیچ (خبری) نیست؛
 دو مهمان (برای ما) آمده و (اکنون) در وسط شهر اند؛
 مهمانهای خیلی نجیبی هستند، خاتون اُستی (مرا به) دنبال توفرساده
 عجله دارد.

قهره تازدین ده لی: ئەمن بو خۆم غەواسم!^۱
ئەو میوانانە بەخێرین زۆر چاکیان دەناسم.

کئی بو لە قهره تازدین-ی گهر مکهولاوه!
ئە گەر گەییە دەر کی خۆی، لە هیچ کوئی ژانە وەستاوه،
هەتا لە پلیکانان دەکەوتە سەر، پەردە ی هەل دەگرت لە هیچ کوێ.
ژانە وەستاوه،

هەتا دەچوو لە میرمەمی دەکرد سەلام و سەلاوه (؟)
دە یگوت: عدلیکومە سەلام و رەحمە تو اناهی، سەرچاوی من شوژاوه لاوه!

کئی بو لە مەلیک ریحانی بەلەك چاوه!
چارشێوی بەسەر خۆی هەلکێشاوه.
بە کوچهی-دا دەهات بە هەنگاوه.

ئە گەر گەییە دەر کی ماله کابە کری!

ئە گەر تەمەشای کرد ئەو میوانە کە ی هاتبو (ژۆیووه) کەس لەدرە کی ماله
بابی نەماوه.

۱- غەواس + م: غەواس بە کەسیکی دەلێن، بوو ی بکاتە بن آوی پێنە ی چاک بکە شی؛
لێرەدا قهره تازدین دیهوی بلی: زور قولی (ژیروی) تی دەگم.

۲- شور = Shorh: باش، چاک، بەرز، پاك و جوان وە کو: شورەژن، شورەسوار،
شورەمە، بەواتە ی خوار داکەوتوش هاتووە ع. ۱.

قره تازدین میگوید: من خودم غواصم ،
این مهمان ها را خوب میشناسم، خوش آمدند .

که بود، (کسی بجز) قره تازدین و گرمکولاو، (نه) بود!
هنگامیکه بدر (خانه) رسید، هیچ جا وایستاد ؛
از پله ها بالا رفت، پرده را بالا زد، و تایستاده تارفت به مهرم سلام کرد.
میگفت : عليك السلام و رجعت الله ، ای جوان نجیب، روی چشمانم
خوش آمدی .

که بود، (کسی بجز) ملک ریجان چشم قشنگ (نه) بود!
چادر [شبی] به سرانداخت (بسر کشید) .
قدم زنان بکوچه میآمد .

هنگاهی که بدر خانه کابکر رسید .

نگریست چون (دید)، آن مهمانی که آمده بود (پیش) درخانه پدرش نمازده،

۱- کرد مهمان خود را خیلی دوست دارد و احترام میگذارد، بمحض ورود مهمان
به پیشبازش میرود و میگوید: خوش آمدی، کفشایت روی سرم، پایت روی چشمانم، مهمان درخانه
کرد، حق و اختیارش بیش از صاحب خانه است . ع.ا

مه‌لیک ریحان ده‌لی : له‌خۆم سەر-به‌تال و بابان-ویرانی !

دیت، چلۆن له‌ده‌رکی ماله‌بابم بزا ریی گوزهرانی ؟

بابه‌ئه‌تۆ گه‌لیک کافرایی !

رۆژێ هه‌شتا که‌س جییه‌و موایجی له‌ماله‌تۆ وه‌رده‌گریی ،

خه‌به‌ر له‌هه‌ر چوار ده‌وله‌تان ده‌گه‌ژێ ده‌لێن به‌کر آغامیوانان زاناگریی ،

به‌کر آغا، چ-بکه‌م ئه‌تۆ به‌کر آغایه‌کی نادریی .

به‌کر آغا ئه‌تۆ بووم پهرژینی !

قەت بووه‌میوان، له‌ماله‌تۆجیی نه‌بی ، بجێته‌ماله‌قه‌ره‌تاژدین-ی؟!

به‌کر آغا ده‌لی : به‌حه‌قی ئه‌وه‌ی ساحیب سه‌فایه‌!

ئه‌وه‌ی ئه‌وانه‌بووی هاتوون له‌رووی دنیا،

نایه‌لم هه‌یج مه‌خسود و مرادیان هاسل ببێ به‌حه‌قی ئه‌و خولایه‌!

مه‌لیک ریحان ده‌لی : هه‌ی رۆ سەر جاران رۆ ، دیت چلۆن ماله‌بابه‌که‌م

لێ بۆ نوغرو!

دوژمن ده‌لێن : ماله‌به‌کر آغا(یه) ، له‌بۆ (ئه‌سپی) میوانان نه‌یبو، کاووچۆ!

ملك ريحان ميگويد: من سرشكسته و دردمان برباد رفته‌ام. . .
 دیدی چطور؟) از در خانه پدرم رفت و آمد (پای راه گذار) بریده شده است.

ای پدر تو خیلی کافر هستی.
 روزانه هشتاد نفر از خانه تو جیره و مواجب میگیرد
 خبر بهر چهار دولت^۱ خواهد رسید! میگویند **بکر آقا** مهمان نمی‌پذیرد.
بکر آقا چکنم تو **بکر آقای** «نادری» هستی.

ای بکر آقا تو (حافظ شرافت) من هستی^۲
 چطور قابل قبول است که مهمان، در خانه تو جا نداشته باشد و بخانه
 قره‌تازدین برود؟

بکر آقا میگوید: بحق کسی که صاحب صفاست^۳:
 آن چیزی که اینها (هم و بنگین) بخاطر آن آمده‌اند، در روی جهان، بحق
 خدا سوگند میخورم نخواهم گذاشت (بآن و) بهیچ مقصود و مرادها برسند؛

ملك ريحان ميگويد: فریاد^۴، صد بار فریاد: آیا دیدی خانه پدری من چطور
 درهم ریخته!

دشمن (ان) میگویند: خانه **بکر آقا** است (علیق) گاه و جو برای اسب مهمانان نداشتند!

۱- نمیدانم چه دولتهائی مورد نظر گوینده بوده است.

۲- در متن (بو من په‌رژینی = Bo min Perjini = برای من پرچین هستی) آمده
 مقصود این است همچنانکه پرچین دورباغ را میگیرد، تو مرا دربر گرفته‌ای و ناموس مرا حفظ میکنی

۳- بسنجید بامضمون لطیف این بیت الغزل از حافظ:

بصفاي دل رندان صبوحی زدگان
 بس در بسته بمفتاح دعا بکشایند!

۴- در متن کردی: هی‌رو = Heh Rho آمده است یعنی: آه اورفت؛ مقصود از این

اصطلاح این است او مرده فریاد فریاد! ع. ۱.

میرزین دین^۱: ناردیده کن قهره تاژدین-ی! کییه مواجبی لی بزیو، کی قسه ی
پی کوتوه! بوچی نایه ته دیوانی،

قهره تاژدین ده لی: له سایه ی نیو چاوانی ویزو، کس ناتوانی، چ بهمن بلی؛
ئه مه چهند سال [ان] بو، برایه کم بو ژوبوو، به سایه ی نیو چاوانی وی، هاتوته وه
نیوی وی. کاکه مهم-ه، جاله بهر وه ی:

به خزمهت ناگهم میر حو کمی لهوی کرد: هه لسته کاکه مهمی بیته
وبیته ایزه (؟) کوتی: قوربان ئه وژۆ مهر خهس بهرمو؛ سبجینی به خزمهت میری
ده گهم ده گهل کاکه مهمی.

کوژی پادشایه کی دی بو، نیوی: عرفو^۲ بوو ئه ویش هاتبو بو ماله
قهره تاژدین-ی ئه ویش بو یایزین-ی

کوژی پادشایه کی دی بو نیوی چه کو^۳ بوو. ئه ویش هاتبو بو ماله قهره تاژدین-ی
ئه ویش بو یایزین-ی

کاکه مهم-یش کوژی برایم پادشای یه مه نی بو ئه ویش هاتبو بو ماله
قهره تاژدین-ی ئه ویش بو یایزین-ی.

قهره تاژدین نیوی بابی عرفو و چه کو-ی نه ده زانی: ئه م ما ده یزانی
کاکه مهم کوژی برایم پادشای شاری یه مه نی-یه. شاری جزیرش هه رده بهر
حو کمی یه مه نی- دا.

۱- لیه دا چریکه بهر که یه، چرگهر (چریکه بیژ) هه ر وا به قسه ده یگریته وه.

۲- عرفو = Arfo: کوژی پادشایه کی بوو. دلی که وتبوسه یایزینی.

۳- چه کو = ceko: کوژی پادشایه کی بوو ئه ویش دلی که وتبوسه یایزینی، چه کو:

نیویکی کوردی- یه وانا چه کداره. ع. ۱.

میرزین دین^۱ پیش قره‌تازدین فرستاد؛ موجب او را که قطع کرده، چه کسی باو چیزی گفته‌است، چرا بدیوان سری نمی‌زند (نمی‌آید) :

قره‌تازدین میگوید: در سایهٔ توجهات او کسی را یارای آن نیست بمن چیزی بگوید؛ برادری دارم بنام **کاکه‌مم** چندین سال بود رفته (و ازمن دور بود) در سایه توجهات ایشان برگشته‌است، برای این است ،

که خدمت نرسیده‌ام **میز** حکم کرد بیا و **کاکه‌مم** را هم با (خود) باینجا بیاور. گفت: قربان امروز مرخص بفرمائید. فردا با **کاکه‌مم** خدمت خواهیم رسید .
پسر پادشاه‌دیگری (بنام) **عرفو**^۲ بود؛ آنهم بخانه قره‌تازدین آمده (و مهمان) بوده او نیز خواهان **یایزین** و بخاطر او آمده بود .

پسر پادشاه دیگری بنام **چکو**^۳ آنهم بخانه قره‌تازدین و بخاطر **یایزین** آمده بود .

کاکه‌مم هم پسر **ابراهیم پادشاه** یمن بخاطر **یایزین** بخانه قره‌تازدین آمده بود .

قره‌تازدین پدر **عرفو** و **چکو** را نمی‌شناخت ولی پدر **کاکه‌مم** را می‌شناخت (کاکه‌مم) پسر **ابراهیم پادشاه** یمن است. شهر **جزیر** هم تحت حکم او است^۴.

۱- از اینجا «چریکه» نشر است و چرگر مطالب را با بیان عادی نقل میکند .

۲- عرفو = Irfo: یکی از شاهزادگان، عاشق **یایزین** .

۳- چکو = ceko: یکی از شاهزادگان، عاشق **یایزین** .

۴- در این «چریکه» بکرات، این نکته یاد آور شده است که شهر **جزیر** تحت الحمايه و قلمرو حکومت یمن بوده‌است؛ تحقیق در این باره که تا چه حد با حقایق تاریخی تطابق دارد ، شاید؛ بعضی از زوایا و ماجراهای این افسانهٔ باستانی را روشن کند ع.ا.

اینجا که گهر سبجه‌ینی ژۆژبۆوه؛ قه‌ره‌تازدین، عرفو، چه‌کو، کاکه‌مه‌م و
به‌نگینه، هەر پینجیان هه‌لستان بۆ دیوانی میری چوون.
به‌کر قاسیدی له‌ سهر ئه‌وان داناو، چوون بۆ دیوانی، به‌کریش له
ماله‌ خۆی هه‌لستا هات. ئه‌ویش گه‌یه‌یه‌ دیوانی میری.

اینجا ده‌لی^۱: له‌و کۆزی پادشای ته‌واوه!
گه‌ینه‌ دیوانی میری ئینان ده‌ کرد سه‌لام و سلاوه‌ (؟)
میرزین‌دین ده‌یگوت: عه‌لیکومه‌ سه‌لام و ره‌حمه‌تو لا‌له‌ی سهر ههر
دوک چاوه‌!

اینجا به‌کاکه‌مه‌می (جیی) نیشان داوه،

عرفو^۲ ده‌پیش-دا هاتبو، برای گه‌وره‌ بو.
چه‌کو له‌ دوا‌ی وی هات، برای نیونجی بو.
کاکه‌مه‌م له‌ دوا‌ی وان هاتبو، برای چکوله‌ بو.
ئه‌گهر چوونه‌ دیوانی میرزین‌دین-ی، هیرحوکه‌ی کرد(مه‌می) ژه‌-سهر
هه‌موان [ی] خست به‌رامبه‌ری خۆی داینا.

۱- دوباره‌ چریکه‌ هه‌لبه‌سته‌ چرکه‌ر ده‌ نگێ لی هه‌لدینی و به‌هه‌وای تایبه‌نی ده‌یلی.

۲- دوباره‌ چریکه‌ په‌رکه‌یه‌ چرکه‌ر به‌قه‌سه‌ده‌ یگیرینه‌وه‌.

آنگاه فردا صبح قره‌تازدین، عرفو، چکو، کاکه‌مم، و بنگین پنج نفری بدیوان میرفتند.
بکر قاصد (جاسوس) گمارده بود تا بفهمد آنها چکار میکنند، بکر نیز از خانه خود بیرون آمده و بدیوان رسید.

آنگاه میگوید^۱: (او) پسر پادشاه کامل‌العیاری است!
بدیوان رسیدند و بمیر سلام کردند (۱۹)،
میرزین‌دین میگفت: علیکم‌السلام و رحمت‌الله، روی دوچشمانم (خوش آمدید):
آنگاه به کاکه‌مم (جائی نشان داد) که بنشینند.

عرفو^۲ جلوتر (از آنان) آمده بود، برادر بزرگ بود،
چکو پس از آن بود، برادر وسطی بود.
کاکه‌مم بدنبال آنان آمده بود، برادر کوچک بود.
هنگامیکه بدیوان میرزین‌دین رسیدند میر حکم کرد و او (مم) را بیالای همه، روبروی خود بنشانند.

۱- بازهم چریکه نظم است و چرگر صدا را بلند کرده با آهنگ مخصوص آن‌را می‌خواند.

۲- باز نثر است و چرگر بایبان‌عادی مطالب را نقل میکند. ع. ۱

قهره تاژدین له پاش مه خاریجی، هه مو شهوی جومعان، یه کی په نجا
تومه نی له پشت سدری وان دا ده نا، ده یگوت: نه کو خه رجیان بی نه بی.
آبزووم ده چی: نان منه تی نه، بو من نانی حیز (؟) عه به نه من باسی
نانی بکهم،

شهو و روژیکه لهوی دانیشن، میر مه ره خهستی نه کردن خاتون تهستی
هه لیگرت ییاویکی نارد: به کا کم بلین: کاکه مه می بو ایزن نادا بیته وه.
میر فهرموی: مه ره خهستی ده کهم به لا بو شامی بیته وه کن [ئه] من.
خوشکم بوچی شتی به قهره تاژدین - ی دها، به من نادا، هیچ؟.

ئه وه کاکه مه م، مه ره خهستم کرد، هاته وه: بو شامی ده بی بیته وه کن
[ئه] من. کاکه مه م هه لستا روژی: عرفو، چه کو و قهره تاژدین هه موبان
چوونه وه. میر ما ده گه ل به کرا آغای کوتی: به کرا آغا، وه ره ته گبیری بکهین!
کاکه مه م هین نه جیمه، هه ر چهن ده کهم شاری جزیری قابیلی نه بیده می.
به کرا کوتی: ئه وه کی به، شاری جزیری قابیلی نه! ئه گهر ئه تو بیده به ی.
میر فهرموی: به خولای نازانم کوژی کی به! ئه ماما زور نه جیمه، به کرا
آغا کوتی: قوربان بو خوت ده زانی. که یفی خوته، میر فهرموی هیچی دی
شک نابهم مه گهر یایزین به کو شک وتالاره وه بیده می.

به کرا آغا کوتی: زور موباره که. نو که ران مز گینیان برد، بو
یایزین - ی!

ئه وشو کاکت ئه تو پیشکشی کاکه مه می ده کا. یایزین به قهستی ده لی:

قره‌تازدین (عادت داشت) بعد از مخارج، هر شب جمعه که میرسید، بالای سر آنها (مهمانان) پنجاه تومان پول میگذاشت، میگفت: مبادا خرجی همراه نداشته باشند آبروی من بریزد. نان منت ندارد برای من نان چیز بی‌ارزشی است برای من عیب است که از آن گفتگو کنم.

يك شبانه روز انجاماندند. میر آنها را مرخص نکرد، خاتون اُستی آدم فرستاد. (گفت) به برادر بزرگم بگوئید: چرا **کاکه‌مم** را اجازه نمی‌دهد برگردد.

میر فرمود: او را مرخص میکنم ولی برای صُرف شام باید به نزد من برگردد. خواهرم چرا به قره‌تازدین (خورا کهای مطبوع) میدهد و بمن هیچی نمیدهد.

این است که **کاکه‌مم** را مرخص کردم به پیش شما آمد ولی برای شام باید به نزد من برگردد. **کاکه‌مم** بر خاست رفت. عرفو، چکو و قره‌تازدین همه برگشتند. میر ماند و بکر آقا، میر گفت: بکر آقا بیا و برای من تدبیری بکن. **کاکه‌مم** آنقدر نجیب است، شهر جزیر را میخواهم بوی تقدیم کنم ولی هر چه فکر میکنم می‌بینم در مقابل شخصیت او خیلی ناچیز است. این هدایای ناقابل شایسته شأن او نیست. بکر گفت: این کیست که شهر جزیر شایستگی تقدیم باو را ندارد. میر گفت بخدا سوگند نمیدانم پسر کیست، اما خیلی نجیب است.

بکر آقا گفت: قربان خودت میدانی اختیار داری. میر گفت چیز دیگری ندارم. مگر یایزین را با کوشك و تالار بوی بدهم، بکر آقا گفت خیلی مبارک است نوکران مرده به یایزین بردند؛ که:

امشب برادرت را پیشکش **کاکه‌مم** خواهد کرد. یایزین قصدی نمیگوید:

۱- در متن قه‌ستی = qesti آمده است: یعنی عالم‌اً و عامداً حرفی گفتن و کاری کردن و خود را بنادانی زدن.

ئەو کاکەممە کوژندەریه ؟ یایزین مزگینی پی-درا ، ئەوئ شەوئ
خۆشی وەدای یایزینی کەوت؛ ئەویش مزگینی نارد بوخاتون ئەستی : ئەو
قسیکی وا پەیدا بو لە مەنزلی کاکم .

خاتون ئەستی دەلی : زەببی زۆر شوکرانە !
بەممە خسود بگەن ئەو دوو نۆجوانە .
اینجا بەکر آغا و میر دە کەن تەگبیرانە :

میردەلی^۱ : بەکر آغا بەلا بیدەینی ئەو شو(بەکر) دەلی : قوربان ،
آغای من ئەو شۆبی مەدە : بچۆ مائی ، پرسیکی بکە ، بە یایزین - یش بلی !
خوشکی ئەمن ئەتۆم بەخشی بە کاکەممە : مەلی پی نە کوتم ، ئە گەر رەزا(ت)
نە پی ناتدەم .

(زین) کوتی^۲ : برالە حەزێ دە کە ی ب م سووتینە ، ئەمن لە قسە ی تۆ
دەر ناچم .

بەکر کوتی : قوربان ئەو شو پەکی کەوت ، بمی پی بو سبجە ی شەوئ
اینشائەلا.

۱- چریکە لیڤە را هەلبە سته .

۲- چریکە لیڤە را پەرکەیه ؟

۳- چرگەر لەنە کاو پاش قسە ی بەکری بی وە ی رابگەینی میردە گەل زینی قسە ی
کرد یانە یکرد؛ هەلدە کوتینە سەر قسە ی یایزینی . ع . ۱

این **کاکه‌مم** کجائی است؟ مژده به **یای‌زین** رسید، آن شب **یای‌زین** خوشحال و دلشاد شد؛ اوهم مژده **بخاتون‌آستی‌داد**؛ که در منزل برادر بزرگم چنین صحبت شده است.

خاتون‌آستی میگوید^۱: خدایا خیلی شکر گزارم!

که این دو نوجوان بمقصود برسند.

آنگاه بکرآقا و **میر** تدبیر میکنند.

میر میگوید^۱: **بکرآقا** بگذار امشب (**یای‌زین** را به **کاکه‌مم**) بدهم.

میگوید: قربان، آقای من امشب صبر کن برو منزل سؤالی از **یای‌زین** بکن بگو:

خواهر، من ترا به **کاکه‌مم** پیشکش کرده‌ام؛ نگوئی که بمن نگفتی، اگر راضی نیستی ترا باو نخواهم داد.

(**یای‌زین**) گفت^۲: برادر دلت می‌خواهد مرا بسوزان، من مطیع نظر

شما هستم.

بکر گفت: قربان امشب که نشد، انشاءالله بماند برای فردا شب.

۱- از اینجا «چریکه» منظوم است.

۲- د د د بصورت نثر است.

۳- چرگر یکبار به بعد از ذکر قول بکر بدون اینکه برفتن میرزیندین بخانه
وسخن گفتن بایای‌زین اشاره بکند، جواب یای‌زین را نقل میکند. ع. ۱

به گمر هه لستا چۆ ماله خۆی، چوو لهو کوچهی (که) له ماله
قههه تازدین- را دههات بۆ ماله میرزین دین-ی، به گمر زبۆری ده باغه لی خۆی نا!
به کوچهی- دا هاته خوارئ هه ر ژنیککی حیز بو. قه حبه بو، دراوی دایه. هیندیکان
کوله جهی بۆ کردن، هیندیکان قهندی دانئ! ئەو کوچهی سه رانه سه ر پر کرد،
بهوانه ی گوت: ئە گهر سبجه ینی خه به رم دانئ،

هه ر^١ کهس له ماله خۆی بێته ده رئ.
قوژی وه سه ری خۆئ کا، اینخه ی خۆی به چۆئ.
بگریه، بلێ: هه ی ژۆ! یایزین گول بۆ، ده ریان کرد له شاری
جزیرئ!

کا که مه م^٢ پئ بزانی ئەوه یایزین گول بۆ، له شاری جزیر-ی ده ریان
کرد. سبجه ینی ژنه کان هاته سه ری کوچهی ده ستیان به گریانئ کرد،
کا که مه م لهو لای هات کوتی: ئەوه چیه ؟ ژنه کان ده لێن:

له^٢ خۆمان مل به کوین و هه ژاری!
ژبۆ گوزه رانیمان بزا به یه کجاری!

١- چریکه لیره را هه لبه سته.

٢- چریکه لیره را په رکه یه

٣- چریکه لیره را دوباره هه لبه سته.

بکر بر خاست و بخانه خود رفت (بر گشت) و (بعد) بکوچه‌ای رفت که از خانه قره‌تاژ دین بمنزل میرزین دین می‌آمد^۱ بکر جیب (های) خود را پراز زر کرد و در کوچه پائین می‌آمد به زن (ان) بدکار و روسپی پول داد، برای عده‌ای داد کلمنجه^۲ درست کنند، به عده‌ای قند داد (جیب بدکاران) سراسر کوچه را پر کرده (و آنها را فریفت) و بآنها گفت: اگر فردا شما را خبر کردم.

هر کس^۳ از خانه خود بیرون بیاید .
گل (وخاک) به سر کند و گریبان خود را چاک بزند .
بگرید^۴ (و فریاد کنان) بگوید: (او از دست رفت) **یای زین** (مبتلا بمرض) جذام شده و او را از شهر جزیر بیرون کردند ؛

کاکه مم بفهمد که **یای زین** جذام شده و او را از شهر جزیر بیرون کرده اند .
فردا زنها (از خانه ها) بیرون آمدند و سر کوچه داد و فغان و گریه و زاری راه انداختند ،

کاکه مم که از آن طرف می‌آمد؛ گفت: این چیست؟ زنان گفتند :

ما^۵ (بد بخت و) زار و سیاه پوش هستیم !
راه گذران (زندگی) مان یکباره (برای ابد) بسته (بریده) شد ؛

۱- یعنی راه از آنجا میگذشت .

۲- یکنوع قبای زنانه کردی است .

۳- «چریکه» منظوم است .

۴- «چریکه» بصورت نثر نقل میشود .

۵- «چریکه» منظوم و چرگر آنرا با صدا و آهنگ مخصوصی میخواند . ع . ا

ئەو ژۆ سێ ژۆژە یایزین گول بوو ، کەرو تێزیان داوەتی دەریان کردووە لەشاری .

کاکەمەم دەلی : جا چـ بکەم ئەمن کە لامولام خواردووە دە گەل ئەوی ، ژێی دوازدە مانگ و بیست و چوار ژۆژان هاتوووە ایرە ، اینجا ئەمن چـ بکەم دە گەل گولی !

دەلی^۱ : لە خۆم خەمگین و خانەوێرانێ !
بە دلشکەستی هەلستا چۆ دیوانێ !
جێی یان بە کاکەمەمی نیشان دا ئەوی بە ایلتیفات دەزانێ .

میرژووی دە بەگری کرد کۆتی : بەلا یایزینـ ئێ بدەین بە کاکەمەمی .
(بە گر) کوتی : قوربان بەلان شامی بکەین ، اینجا قسانی لی دە کەین .
شامیان هینا ، نانیان خوارد ، خالاس بون ، میر کوتی : قەرەتازدین بۆچ
قسان ناکە ؟ کوتی قوربان فەرمايشی تۆیە : هەرچی ئەتۆ ، دە یفەر موی
ایناعتی دە کەم .

(میر) کوتی : قەرەتازدین ، یایزین ، ئەو بەجێی و مەکانەو ، ئەو
پیشکەشی کاکەمەمـ یم کرد .

کاکەمەم (دەلی خۆیدا) کوتی : خولایە ! ئە گەر قەبولی دە کەم دە لێن ،
ناچیزە گولی قبول کرد ! ئە گەر نامەوی ئەمن سویندخۆرم دە گەل ئەوی .

۱- چریکە لیە را پەرکەیه ...

۲- چریکە لیە را بەهەلبەست دەسپی دە کا .

۳- چریکە لیە را پەرکەیه . ع . ۱

امروز سه روز است، **یایزین** جذام شده، خر و جوال باو داده‌اند و او را از شهر بیرون کرده‌اند.

کاسه م^۱ میگوید: حال چه کار بکنم، باو بکلام خدا (سوگند خورده‌ام) و راه دوازده ماه و بیست و چهار روز را بخاطر او طی کرده و باینجا آمده‌ام، من با جذامی چ (کار) کنم.

میگوید^۲: از من غمگین و خانه ویران (تر کسی نیست) !
بادلشکستگی برخاست بدیوان رفت !
به **کاسه م** جا نشان دادند و او این را نشانه‌التفات (قلمداد می‌کرد و می‌دانست).

میر^۳ رو به **بکر** کرد و گفت: خوب است **یایزین** را به **کاسه م** بدهم .
گفت: قربان خوب است شام بخوریم آن گاه درباره‌ی آن صحبت خواهیم کرد، شام آوردند صرف شد. **میر** گفت: **قره تادزین** چرا صحبت نمی‌کنی؟ گفت:
قربان فرمایش با سر کار است؛ هر چه تو بفرمائی اطاعت می‌کنم.
(**میر**) گفت: **قره تادزین**، **یایزین** را با جا و مکانش^۴ به **کاسه م** پیشکش کردم.

کاسه م (با خود) گفت: خدایا! اگر (او را) قبول بکنم می‌گویند: فرومایه‌است، جذامی را قبول کرد. و اگر او را نخواهم باو سوگند خورده‌ایم (!؟).

۱- «چریکه» نثر است و چرگر بابیان عادی مطالب را نقل میکند.

۲- «چریکه» منظوم و چرگر آنرا با آهنگ مخصوصی می‌خواند.

۳- «چریکه» نثر است و چرگر بابیان عادی مطالب را نقل میکند.

۴- اشاره بکوشک اختصاصی **یایزین** است. ع.ا.

میر فهرموی: قهره تازدین ئه وه یایزینم بهجیی و مه کان و تالاره وه
پیشکشی کاکه مەمی کرد، کاکه مەم کوتی: میر ئه وه قه بولم کرد، دامه وه بهتۆ .
میر کوتی: قهره تازدین هەر ئه و جار به کاکه مەمی ده لیم: کاکه مەم
ئه وه یایزین بهجیی و تالاره وه پیشکش بهتۆم کرد. کاکه مەم ده لی:
ئه وه قبولم کرد، دامه وه بهتۆ . « کوتی: میر ئه وه سهرراوی
لیم قبول کردی»

عرفو (و)، چه کو که یفیان خوش بو، چونکه کاکه مەم
یایزین-ی نهویست.

قهره تازدین خەمناک ما، هه لستا بزوا له رقی کاکه مەمی. چونکه
یایزین-ی نهویستوه. میر فهرموی: قهره تازدین دانیشه وه: ئه وه کاکه مەم
یایزین-ی قبول نه کرد لهن، ئهن شتیکی لدوی ده خوازم کاکه مەم
بهمنی بدا:

کاکه مەم کوتی: بیللی قوربان، چه ده فهرموی: بهچاوان. کوتی: ئهتۆ
ئه و نو که ره ی خۆت بهمن بده، ئه گه به نگینه: کوتی: قوربان پیشکیشتی بی.

کئی بو، له به نگینه ی گولباوه!
بانگ له سهر بانگی لێیده داوه،
کهول و گوچانی میر مەمی، زۆی ده ناوه،
ده لی ئه ی خولایه له ولاتی غوربەت چم لێ قه و ماوه!

۱- Särrawî = سەرراوی (چەشنی تەختی مانی): دەو واژە و هەروا دەو قەسە

ناگەم.

۲- چریکه هه لبه سته ع.ا.

میر فرمود: قره تازدین: اینک من یایزین را با جا و مکان و تالارش به کاکه مم پیشکش کردم، کاکه مم گفت: میر قبول کردم (با اجازه) بخودت پس دادم.

میر گفت: قره تازدین تنها این بار به کاکه مم میگویم: کاکه مم یایزین را با جا و تالارش بتو پیشکش کردم. کاکه مم گفت: قبول کردم و آنرا بخودت برگرداندم (کاکه مم) گفت: میر این است که سرراوی^۱ اورا من از تو قبول کردم.

عرفو، چکو خوشحال شدند چونکه کاکه مم یایزین را قبول نکرد: قره تازدین غمناک شد، از کاکه مم عصبانی بود برخاست و خواست برود. زیرا که یایزین را باو پیشکش کردند، (او) یایزین را نخواست. میر فرمود: قره تازدین بنشین؛ حال که کاکه مم یایزین را از من قبول نکرد. من از او چیزی میخواهم که کاکه مم آن را بمن بدهد.

کاکه مم گفت: بفرما قربان هر چه میفرمائی چشم (اطاعت میکنم) (میر) گفت: این نو کر خودت را که بنگین است بمن بده. (مم) گفت: قربان پیشکشت باد.

که^۲ بود، (کسی بجز) بنگینه «گلباوه» (نه) بود!

پشت سر هم بانگ میزد،

(و) پوستین و عصای میر هم را کنار میگذاشت.

پشت سر هم بانگ میزد؛

میگوید ای خدا در (این) ولایت غربت بر من چه میگذرد!

۱- سرراوی = Sarrâwî (عین متن مان) = معنی واژه و مضمون عبارت را نفهمیدم.

۲- «چریکه»، نظم است. ع. ۱

به نگیینه ده لی : میرمهلم ئه منی بو به راتی هیناوه !

چوو، کهول و گۆچانی هه لگرت له پشت میرزین دین - ی زاوه ستاوه .

کاسه مهلم هه لستا به تاقی ته نی بو ماله قه ره تاژدین - ی که زاوه .

ئه گهر گوپی هه ل - ده خا ، خاتون تهستی ده لی : خولایه ! چ - بکه م ،

چم - لی قه و ماوه ؛

ئه گهر کاسه مهلم خوشکی منی نه ده ویست بو که لامولای ده به رخوشکی

من ناوه ؟

میرمهلم ئه گهر ده چوو ، ئه گهر ته مه شای کرد ، عرقو و چه کو ساز

و چه قه نه یان ژۆ ناوه .

قه ره تاژدین خه مناک ماوه ،

ئه گهر به کمر ئه و قسه ی ده بیست ته واوه ،

به زه ریفی له دیوانی میری هه لستاوه ،

بو خزمهت یایزین - ی ده چوو ؛ ژۆرخۆشی - بون هه نگاوه .

به هه ستا په رده ی (دیوی) یایزین - یی هه لده داوه ؛

به آتقه ست ده که زاوه به داوه .

یایزین ده لی : کابه کمر به ره مو وهره پییشی ، بزانه ئه و شو له دیوانی

چ - قه و ماوه ؟

ئه گهر به کمر واده زانی ،

چۆ کن یایزین - ی دانیشته له دیوانی .

بنگینه میگوید : میرهم مرا برای برات آورده است !
 رفت پوستین و عصای میرزین دین را برداشت و پشت سر میرزین دین وا ایستاد.
 کاکه‌مه‌م برخاست ، تڤ و تنها بخانه قره‌تاژدین برگشت .
 هنگامیکه (مخفیانه) گوش فرا داد ، خاتون‌آستی می گفت : خدایا چکنم؟
 برمن چه (عجب) اتفاقی رخ داده است .
 چنانکه کاکه‌مه‌م خواهر مرا نمیخواست پس چرا خواهر مرا بقران
 کلام خداسو کند داده است (۱؟)
 هنگامیکه میرهم تماشا کرد ، دید ؛ که عرفو و چکو سازمیزند (از خوشحالی)
 دستشان را بصدا درمی‌آورند (۲؟)
 قره‌تاژدین غمناک مانده است ،
 هنگامیکه بکر این حرف را تمام شنید (و نتیجه مطلوب از ماجرا گرفت)
 باظریفی^۱ از دیوان میر خارج شد .
 بخدومت یایزین رفت (از موفقیتی که بدست آورده بود) خیلی (سبک‌پای) و
 خوش قدم بود .
 بآرامی پرده (اطاق) یایزین را بالا زد ؛
 و قصداً بعقب بر میگشت .
 یایزین میگوید : کاکر بفرما بیا جلو ، ببینم امشب در دیوان چه
 گذشته است ؟

هنگامیکه بکر ملنفت شد (دانست) ،
 پیش یایزین رفت و در دیوان بنشست .

یایزین ده لی: **کابه کر** بوم بگیژوهه بزانم چ-بوه، چ-سوحبه تیک کراوه.
به کر ده لی: چ-بکهم برای تو شیت و ناتوه اووه.

ئهن نازانم چ-بکهم برای تو نازانی زئی گوزهرانی.
حیز باییکی خویزی هاتووه: کەس بهمه نزلای نازانی،
ئهو شو کاکای تو سی جاری ئه تو پیشکیش کرد قبولی نه کرد
له دیوانی.

یایزین ده لی: پیم بلای ئهو قسه چیه؟
به کر آغا ئهوه ی قبول نا کهم ئهوه کاریکی خوراییه.
ئهو ئه منیان داوه تی نیوی چیه؟
ده لی: نازانم، **کاکه مه می** پی ده لین، یه کی زهرده لهی خویزی یه!

یایزین ده لی: سه ری به تالم ملی به کوینم!
به کر ئهوه خه تای تو به سی و دوو دانت به گازی دهر دینم!

به کر ده لی: ئهن چ-بکهم ته خسیرم چیه؟!
ئهو **میرمهم** پیاویکی زور ناچیزه یه خویزیه.
برای تو پیاوان نازاسی ئه تو ی له کن کران نیه.

ئه گهر به کر ئهو قسه ی ده کرد ته اووه،

یای‌زین میگوید: کابکر برایم نقل کن، ببینم چه شده چه صحبت کرده‌اند؟
بکر میگوید: چکنم برادرت دیوانه و ناکامل است.

من نمیدانم چکنم برادر تو راه گذران نمی‌داند.^۱
(پسرك) پدره‌ی‌بی عرضه‌یی آمده؛ کسی نام و نشان (و خانواده) او را نمی‌شناسد.
دیشب در دیوان، برادر بزرگ تو، سه بار ترا باو پیشکش کرده؛ او ترا قبول نکرد.

یای‌زین میگوید: بمن بگو، این حرف (یعنی) چه؟
بکر آقا، من این را قبول نمی‌کنم، این کار (حرف) بی‌پوده‌ایست (باور نمی‌کنم)
آن کسی که مرا باو داده‌اند، اسمش چیست؟
(بکر) میگوید: نمی‌شناسم: (بنام) کاکه مَم (از او) اسم می‌برند؛ یکنفر (آدم)
بی‌عرضه زرد (ولاغری) است.

یای‌زین میگوید: سرشکسته‌ام، سیاه‌پوشم!
بکر (در این کار) تقصیر بگردن تو است، سی و دو دندان ترا با گاز بیرون
خواهم آورد.

بکر میگوید: من چکنم، تقصیر من چیست؟
این میرهم است، که آدم فرومایه و بی‌عرضه‌ای است.
برادر تو مردان را نمی‌شناسد، قدر ترا نمی‌گیرد (نمی‌داند).

هنگامیکه بکر این حرف را گفت و صحبتش را تمام می‌کرد.

۱- مقصود، رام‌امرار معاش را نمیداند.

به زهرینقی هه لدهستا ، پهردهی هه لده گرت ده گهزاوه بهدواوه .
 یایزین بو خوی ده گری و خهمناک ماوه ؛
 ده لی : خولایه ! ئه گهر ئه و پیاوه ئه منی نه ده ویست بو له یهمنی
 که لامولای ده پیش ئه من ناوه . ؟

له من مل به کوین و بابان - ویرانی !
 سبجهینی ده بی ئه و کاکه مه مه ی ببینم بزانم ئه گهر ئه منی نه ده ویست
 بوچ پادشاهیته یهمن-یی به جی ده هیشت زینی دوازه مانگ و بیست و چوار
 زوژان ده هاته جزیره ویرانی .

زۆژیککی سه رله سبجهینانه !
 چوار شیران^۱ [له] سه ر بانی قهره تاژدین-یان گرتوو ده دیوانه .
 یایزین کوتی : بوچی مه جومه^۲ و ئه و قابانه هه مو زۆژی ناشۆن
 به پیسی ده چنه دیوانی ، کاکم هه ر شه ژیتی .
 به قه رواشان کوتی : هه لیگرن ، ده بیه مه جهوزی ماله کاکم ؛ ئه من
 ده یاناشۆم ئه و زۆ ، هه مو شام ونه هاران وابجینه دیوانی(؟)
 خیله کی به سه ری خوی کیشا زه-پیش کهوت ئه ویش قاپ و مه جومه ی
 هه لگرت وه دوی کهوت .

چه کو ده لی^۳ : عرفو ، قهره تاژدین ، میرمه گیانه وه (ی) گیانه !

- ۱- مه به ست له چوار پیادی پاله وان و آزایه .
- ۲- له ته ختی کوردی پروفیسور هان-یدا به تبیی لاتینی هیندیک وازه هه له
 نوسراون ایمه بی وهی هه مو جاری رایبگه یین به دروستی ده یان نوسین .
- ۳- چریکه لیره هه لبه سه . ع.ا

باظرافت برمیخواست و پرده (طاق) را بالا میزد و بعقب برمیگشت .

یای زین تنها، میگریست و غمناک مانده بود .

میگوید: خدایا ، اگر این مرد مرا نمیخواست چرا در یمن قران پیش من گذاشت (و بامن هم عهد و پیمان شد) .

(وای بر) من، سیاهپوش و دودمان «ویران» (بر باد رفته) .

فردا باید بروم این کاکه‌م را ببینم و بفهمم اگر او مرا نمیخواست، چرا پادشاهی یمن را (بخاطر من) ترک کرده، راه دوازده ماه و بیست و چهار روز را (طی کرده) تا باین شهر جزیر ویران (رسیده) و (باینجا) آمده است ،

روزی سر صبح است .

چهار شیر^۱ [روی] بام (خانه) قره‌تازدین را (مانند) دیو گرفته اند و (نشسته اند) .

یای زین گفت : چرا مجمعه و این ظروف را هر روز نشسته و ناتمیز بدیوان می‌آورید، برادر بزرگم هر روز بامن دعوا دارد .

به کنیزان گفت : بردارید خودم آنرا بحوض خانه بردارم میبرم ؛ امروز خودم آنها را خواهم شست. آیا زننده نیست، هر روز شام و نهار این ظروف اینطوری (تمیز نشده) بدیوان برود .

لچکی بسر کشید و جلو افتاد کنیز (ان) مجمعه و ظروف را بدنبال او آورد (ند) .

چکو^۲ میگوید: عرفو، قره‌تازدین، میرمه جان و جان . (ای دل و جان من)

۱- چهار شیر اشاره به سه نفر پهلوان، خواستاران زین است بانبگین.

۲- «چریکه» شعر است . ع. ۱

ئەو بلىندى بەلەك چاۋ(ە) كىيىپ، دېتە خوارى بۇ رازى كانيانە ؟
 عرفودەلىق : چەكو، ميرمەم، قەدرە تازىدىن، ئەزو بېم بىقوربانە؛
 ئەو خاتونە ئەو خاتونە يە ئەگەر ئەو سې شېرى بەتەمانە .

یای زین ژن- خوشکی قهره تازدین- یه ، ئەوان لەبەر قهره تازدین-ی
شەرمیان کرد دەنگی بکەن قهره تازدین کوتی : که لامه لام بو بینن ،
قهره تازدین که لامه لای خوارد، بو عرفو ، چه کو و کاکه مه می کوتی : ههتا
ئەمن زیندوووم یای زین اینگو : هەر سێکانه ؛ اینجا هەرچی خولا داییه، ای
وی بچ .

قدردانزدین کوتی : بهلا کاکه مہم بیچی زنی لی بگری ، نہ کو بلی :
برای چو کہ لہم بہ پیام نازانن .
چہ کو کوتی : ہر کہ سیک یازین پیی قایل بی ئہو
برا گہ ورہمان بی .

ئەمە^۲ سى برا ھە بوين ئەسپ بۆزە !
 ھەر سىڭ ساحىبى گورز و كەمەند و ئەسپى قۆزە^۲ ،
 ھە لستە برۆ يا خولاً! يارى خۆت موبارەك يى دووھىن پىرۆزە ،

۱۔ یہ رکہ دس پی دہ کا۔

۲- چریکه به به لبه است دهس پی ده کاته وه .

۳- قوز = Qoz : له پار و توندوتول وجوان و وریا. ع. ا

این قامت بلند چشم زیبا که بطرف سنگچینه‌های چشمه، سرازیر میشود کیست؟
عرفو میگوید: **چکو**، **میرمم**، **قره‌تاژدین** قربانتان شوم!
 این خاتون همان خاتونی است که این سه شیر بطمع او هستند (و او را می‌خواهند)

یایزین ^۱خواهرزن **قره‌تاژدین** است. آنها از **قره‌تاژدین** شرم کردند
 حرفی بزنند (چیزی نگفتند). **قره‌تاژدین** گفت: کلام خدا را برای من بیاورید.
قره‌تاژدین سوگند بکلام خدا خورد. و به **عرفو**، **چکو** و **کاکهمم** گفت: تا من
 زنده‌ام **یایزین** متعلق بشماست. آنگاه از این سه نفر خداوند (او را) به هر کدام قسمت
 کرد. برای او خواهد بود.

قره‌تاژدین گفت: بهتر است **کاکهمم** برود (سرراه) او را بگیرد. مبادا
 بگوید من برادر کوچکم مرا مرد (حساب) نکردند.
چکو گفت: **یایزین** هر کس را قبول کرد، او برادر بزرگی ما خواهد بود.

ماسه ^۲ برادریم که اسب ما خا کستری رنگ است ^۳.
 هر کسی از ماصاحب گرز و کمند واسب شکیل ^۴ است.
 برخیز برو (خدا را شکر)، یارتو (است، دوست شما بر تو) مبارک و پیروز باشد.

۱- «چریکه» نشر است.

۲- «چریکه» شعر است.

۳- در متن کردی «بوز = Boz و بور = Bor» آمده است و ما هر دو را
 خا کستری رنگ ترجمه کرده‌ایم.

۴- چون کلمه‌ای معادل «قوز = Qoz» کردی را در فارسی نیافتیم آن را شکیل،
 چابک و خوش جلوه. ترجمه کردیم. ع. ۱

عرفوده لئی: ئەمە سێ برا ھەبوین ئەسپ آلە^١ (i۹)

ھەر سێک ساحیبی گورز و کەمەند و شیر و مەتالە،

لاو ھەمیرھەم ھەلستە بژۆ یاری خۆت مبارەك بێ دوو مەین ھەلآلە .

کاکە مەم ھەر زاوەستا، پوشکە ی دە ئەرزێ دەژەنی ، دەنگی نە کرد .

قەرە تازدین دە لئی: ھەمیرھەم لە مەنت کەوی دە گەل ئەوی سەخونی، دە گەل

ئەوی تانی ! .

ژەبی خولآ ئەو برايانەت لئی نەستینی ھەتا خولآ دە کا دیوانی .

ھەلستە بژۆ دەشقمی پیاو قسێکی لە مەعشوقە ی خۆی بزانی .

بە کاکە مەم-یان کوت^٢: ھەلستە بژۆ، کوتی: کۆژە مال-خرا-نە بو!

نوێژی نیوہ ژۆیە بێ، نیوہ راستی شاری جزیری بێ، سێ شیر وەك

ئەنگۆ. ازاوہ ستی لیرە ، ئەمەن چلۆن پشتم دەنگۆ دە کەم، دە چەم بۆ نوێژی نیوہ ژۆیە .

ژێ چلۆن لە (بە) خوشکی میری دە گرم؟! وە للاهی دلم بتۆتی ناتوانم بچم .

١- ئەسپی آلم نەدیوہ (١٩) - ئەسپ گیانەوہ ریکی بەرە چلە و بەھوش و پرسودە
لە درێژایە میژودا ھەمیشە یار و یاوہری نەتەوہی کردد بووہ لە چریکە و ئەفسانە ی
کوردی دا ھەمیشە نبوی ئەسپی بە چاکە ھاتووہ . ھەسپی کوردی لە ھەسپی عارەبی
وریاتر و بە کارترە و لە چپا، کوستانان چاتر ھەلدەسوری .

٢- چریکە بە پەرکە دەسپی دە کا . ع . ١

عرفو میگوید: ما سه برادریم، اسبهای ما گلی رنگ^۱ (آل) هستند .
 هریکی از ما گرز و کمند و شمشیر و سپر دارد .
 ایجوان، میرم بر خیز برو ، دوست شماست ، (اولا) مبارک است و ثانیاً
 بر تو حلال باد .

کاکه‌م و ایستاد و چوبکی را که در دست داشت سر آن را به زمین میزد
 چیزی نگفت :

قره‌تازدین گفت : ای میرم با آن حرفت (ما شاء الله عجب روی مرا سفید
 کردی) با آن طعنه‌ای (که زدی آفرین) ۱۹
 از خدا خواهانم ، برای تو این برادران را، تاروز دیوان (قیامت) نگهدارد.
 بر خیز برو، شاید (ای) مرد از معشوقه خود سخنی بشنوی .

به کاکه‌م گفتند^۲: بر خیز برو. (مم) گفت: بچه‌ها خانه‌شما خراب نشود!
 حالا موقع نماز ظهر است، در وسط شهر جزیر (هنگامیکه) سه شیر^۳ مثل شما
 اینجا ایستاده‌باشید، من چگونه پشت بشما بکنم و بنماز ظهر بروم، من چطور سر راه
 خواهر امیر را بگیرم؟ سوگند بخدا (اگر) دلم هم بتر کد نمیتوانم بروم .

۱- در متن (آله = Alhe: یعنی سرخ‌روشن، چهره‌ای) آمده که ظاهر آده اینجامتناسب
 نیست ۱۹ و اسب برنگ آل ندیده‌ام ، شاید چرگر بخاطر وزن شعر چنین گفته است ۱۹ .
 اسب این حیوان نجیب و سودمند در طول تاریخ همیشه یار و یاور کرد بوده است
 و در وچریکه و افسانه‌های کردی مقام اسب مهم و تقریباً همه‌جا به چشم میخورد . واسب کردی
 علاوه بر اصالت ذاتی این برتری را بر اسبهای عربی دارد که در مناطق کوهستانی کار آمد
 و ورزیده تر هم هست.

نک: کرد و پیوستگی تاریخی و نژادی او استاد رشیدیاسمی تهران ۱۳۱۸ ص ۱۵ و ۶۲

۲- نشر است چرگر با بیان عادی آنرا نقل میکند .

۳- مقصود از سه شیر: عرفو، چکو و قره‌تازدین است. ع. ۱

عرفو هه لستا ده گه ل چه کوی، قهره تازدین-ی له سهر بانی چونه خواری؛
 ئه سپی خویان هیناده ری سویندیان خوارد به قور آنی: ئه گهر یایزین قسه ی
 ده گه ل کاکه مهمی یه ک بی؛ ههرچی له کوچان، له سوقاقان قسه یه کی بکا،
 فوزولی بکا، سهری ده بژین.

کئی بو له کاکه مهمی گو لباوه!
 کهولی قاقمی به ملی خوی دا داوه،
 که لیککی خۆژ(ش) بون هه نگاوه.
 عرفو دوعا و آیه ته لکورسی ده خویند، ده یکردن ته واوه!
 هه تا ده چوو له رازی کانج له یایزین-یی ده کرد سهلام و سلاوه،
 یایزین عه لیککی (جوابی سلاوی) وه میرمه می قه له ندره نه داوه؟

یایزین ده لی: لاوه لاوۆ مه به ترو!
 خه لقی جزیر-ئی ئه وه له سهر بانان بووه کو به کو؛
 ئه گهر آوت ده وئی هه یه ده س نوژی خۆت هه لگره بزو!

میرمه م ده لی: خولایه چلۆن خانم بووه ویرانه!
 هه زار نه حله ت له بابی خۆم، دوه مین له بابی هه مو پیاوانه!
 ژبی دوازه مانگ و بیست و چوار ژۆزان (وه ره)، پادشایه تی یه مه ن-ئی -
 (ماویتی = بقیه دارد)

۱- دوباره چریکه به هه له بست ده س پی ده کا و چرگه ده نکلی لی-هه ل دینی وه
 هه وای تایبه تی تپی هه له ده کاتی.